

مسیحیت و فرهنگ

روبرت آسیریان

فرهنگ چیست؟

فرهنگ به مجموعه دستاوردهای مادی (مانند ابزارها، کارگاهها، اماکن، آثار هنری)، معنوی و ذهنی (مانند نمادها، مفاهیم، ارزشها، ادراک زیباشناختی) و اشکال متمایز و تثبیت شده رفتاری (مانند نهادها، سازمانهای مختلف اجتماعی، آئینها و مناسک) هر جامعه اطلاق می‌شود که در طی قرون متمادی به وجود آمده است و از نسلی به نسل بعدی، به اشکال و درجات گوناگون منتقل می‌شود. به طور کلی انسان را می‌توان موجودی فرهنگی دانست که هستی‌اش عمیقاً ریشه در هویت فرهنگی وی دارد؛ همه ابعاد حیات فردی و اجتماعی وی از شکل و سویی‌ای فرهنگی برخوردار است. حتی بدوی‌ترین جوامع انسانی نیز از فرهنگ مادی و معنوی خاص خود برخوردارند، اگرچه پیچیدگی و تکامل این فرهنگها ممکن است همانند فرهنگ جوامع "پیشرفته" نباشد؛ اما نمی‌توان جامعه‌ای را یافت که به نوعی فاقد فرهنگ باشد.

انسان موجودی تاریخمند است. اساساً وجود عامل تفکر و اندیشه‌ورزی و نیز وجود عامل زبان که وسیله مبادله افکار و اطلاعات و تجارب در انسانها می‌باشد، قابلیت ماندگارسازی کلیه تجارب بشری را به وجود می‌آورد. همین قابلیت ماندگارسازی، باعث پدیدآیی حافظه تاریخی در انسان می‌گردد. حافظه تاریخی یعنی ثبت و ضبط همه اعمال و افکار و دستاوردهایی که انسان از بدو پیدایش خود از خویش به یادگار گذاشته است. شاید بتوان قابلیت پدیدآیی فرهنگ را در انسان به همین عامل ثبت و ضبط دستاوردهای بشری مربوط دانست.

جلوه‌های فرهنگ در کتاب پیدایش

در کتاب پیدایش باب دوم می‌بینیم که خدا انسان را در باغ عدن می‌گذارد که «کار آن را بکند و آن را محافظت بنماید» (پیدایش ۲:۱۵). در باب چهارم نیز می‌خوانیم که هابیل گله‌بان و قائن کشاورز بود. از همان ابتدای پیدایش، اشکالی مشخص در برخورد انسان با هستی پیرامون او دیده می‌شود؛ نخستین انسانها با روش‌هایی معین و تکراری خوراک و دیگر نیازهای خود را تأمین می‌کنند. این امر را می‌توان نخستین نمونه‌های شکل‌گیری آنچه که جامعه‌شناسان فرهنگ مادی

می‌نامند دانست زیرا می‌بینیم که نحوه برخورد آنان با هستی پیرامونشان، شکلی تکراری و معین دارد.

خدا همواره با توجه به شرایط فرهنگی جامعه و اشخاص، خود را مکشوف ساخته است. مکاشفه کتاب مقدس، مکاشفه‌ای تاریخی - فرهنگی است، یعنی خدا با انسان در قالب مفاهیمی سخن می‌گوید که برای او قابل فهم است.

اگر خدای کتاب مقدس در جامعه و فرهنگی دیگر می‌خواست خود را مکشوف کند، قطعاً با توجه به شرایط فرهنگی و تاریخی آن جامعه و به زبانی که برای اعضای آن جامعه قابل فهم بود، خود را مکشوف می‌نمود.

در ادامه روایت پیدایش می‌بینیم که این اشکال خاص برای کسب معاش به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود؛ آنان نیز آنچه را که دریافت کرده‌اند ادامه داده و تکامل می‌بخشند. آنچه که فرهنگ جوامع، کشاورزی و دامپروری می‌نامند و عمیقاً با نحوه تأمین معاش انسان و ابزارهای به کار گرفته شده از سوی او ارتباط دارد، سرچشمه‌هایش در نخستین باب‌های پیدایش تصویر شده است.

همچنین در باب دوم می‌خوانیم «و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرندۀ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند همان نام او شد» (پیدایش ۲:۱۹). در این آیه شاهد این هستیم که چگونه خدا به انسان این امکان و اجازه را می‌دهد که با نامیدن موجودات پیرامونش، آنها را به نوعی تبیین کرده، مشخص نماید. این عملکرد آدم بیانگر یکی از نخستین وظایف زبان می‌باشد، یعنی تعریف و تبیین جهان. احتمالاً نام‌هایی که آدم بر موجودات مختلف نهاد و بدینسان گوناگونی و تنوع آنها را در نظام قابل انتقالی که زبان نامیده می‌شود طبقه‌بندی کرد، به فرزندان او و نسل‌های بعدی منتقل شد. بدینسان در اینجا شاهد پدیدآیی زبان هستیم که یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ هر جامعه و وسیله انتقال آن می‌باشد. البته هدف این روایت کتاب مقدس این نبوده است که مسأله پدیدآیی زبان و تحول و تکامل آن را به گونه‌ای عینی و علمی توصیف نماید؛ این امر را باید به زبان‌شناسان و نظریه‌های زبان‌شناسی سپرد. نکته‌ای که در اینجا برای ما مهم است، نقش خدا به عنوان خالق انسان می‌باشد که امکان نهادن سنگ بنای زبان و متعاقب آن شناخت و تبیین جهان را به انسان می‌دهد. این امر نقش مهمی در فرهنگ‌پذیری انسان و پدیدآیی قابلیت فرهنگ‌آفرینی او داشت.

در باب چهارم کتاب پیدایش به یوبال اشاره می‌شود که «پدر همه نوازندگان بربط و نی بود» (۴:۲۱). سپس به توبل اشاره می‌شود که «صانع هر آلت مس و آهن بود» (۴:۲۲). در این آیات شاهد پدیدآیی و شکل‌گیری نخستین جوانه‌های هنر و صنعت و فن‌آوری هستیم که از ارکان فرهنگ مادی و معنوی هر جامعه محسوب می‌شوند. بنابراین همانگونه که مشاهده می‌شود، از همان آغاز کتاب پیدایش شاهد پدیدآیی و استقرار فرهنگ به معنای عام آن در ابعاد و ساحت‌های گوناگون هستیم که به تدریج تنوع و پیچیدگی در آن پدید می‌آید.

ارتباط فرهنگ با سرشت بشری

لذا از همان ابتدای کتاب مقدس، پدیدآیی فرهنگ و دخالت خدا در به‌وجود آمدن آن را می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم که یکی از علل قابلیت فرهنگ‌پذیری و فرهنگ‌آفرینی انسان و جوامع انسانی، این است که انسان موجودی است که به‌صورت خدا آفریده شده است و نحوه نگرش او به جهان، ارتباطش با خود و دیگران، و اشکال متفاوت و تکرار شونده تأمین معاش و ساختن مسکن و تهیه پوشاک و غیره، تشکیل نظامی مشخص را می‌دهند که فرهنگ را در ابعاد مادی و معنوی آن به‌وجود می‌آورند. ما وجود فرهنگ را به معنایی که بدان اشاره شد، در حیوانات و موجودات دیگر مشاهده نمی‌کنیم؛ اشکال ساده و تکرار شونده رفتارهای مشخص و اجتماعی آنان صرفاً بر اساس غرایز انجام می‌شوند و هیچ تغییر و تکاملی در نحوه این رفتارهای قالبی در طول زمان دیده نمی‌شود، مگر این که تحولات ژنتیکی به‌وقوع پیوندند و اساسی ارگانیک داشته باشند. اساساً در حیوانات پدیده‌های به‌نام حافظه تاریخی و قابلیت انتقال تجارب و افکار که از مؤلفه‌های اساسی پدیدآیی و انتقال فرهنگ هستند، وجود ندارد. عالم الهی برجسته معاصر، کارل بارت، در مورد فرهنگ چنین می‌گوید: "انسان حتی به‌عنوان موجودی گناهکار، کماکان از نظر خدا انسان محسوب می‌شود. انسانیت وعده‌ای است که توسط عملکرد خدا در عیسی مسیح، احیا می‌شود. وعده‌ای که در این مورد به انسان داده می‌شود، دقیقاً شامل چیزی می‌شود که کلمه "فرهنگ" متضمن آن است که شامل شکوفایی، یکپارچگی و تداوم، وحدت و یگانگی در ساحت هستی انسانی می‌باشد، یعنی همان ویژگی‌هایی که در ساحت هستی الهی، خدا واجد آنهاست."

اعطای مکاشفه الهی در قالب فرهنگ‌های بشری

با توجه به این چشم‌انداز و با توجه به نقش و اهمیت بنیادین فرهنگ در هستی بشری، ما در کتاب مقدس شاهد این هستیم که خدا در مکاشفه خود به انسان، همواره به شرایط فرهنگی توجه

داشته و مکاشفه خود را در چارچوبی تاریخی - فرهنگی عطا می‌کند. اساساً مکاشفهای که در کتاب مقدس با آن روبرو هستیم، مکاشفهای تاریخی - فرهنگی است، یعنی خدا با انسان در قالب مفاهیم و مقولاتی سخن می‌گوید که برای او قابل فهم است. هنگامی که خدا بر ابراهیم ظاهر می‌شود و با او عهد می‌بندد، شرایط و ویژگی‌های عهد او با ابراهیم بسیاری از ویژگی‌های عهدهایی را که در زمان ابراهیم بین اشخاص منعقد می‌شد، دارا می‌باشد. بررسی مکتوبات به‌جای مانده از فرهنگ و تمدن زمان ابراهیم و منطقه بین‌النهرین و کنعان، وجود عناصر مشترک بسیاری را بین عهد خدا با ابراهیم و مفهوم عهد در فرهنگ‌های مجاور نشان می‌دهد. بنابراین برای ابراهیم که در چنین فرهنگی تربیت یافته بود، درک شرایط و ویژگی‌های این عهد قابل درک بود. اما این عهد همچنین ویژگی‌های منحصر به فرد دیگری داشت که آن را از عهدهای دیگری که ابراهیم می‌شناخت، متمایز می‌ساخت. این ویژگی‌ها ریشه در شخصیت خدای قادر مطلق کتاب مقدس دارد. ابراهیم به تدریج و به تجربه، شخصیت این خدا را بیشتر شناخته و به ابعاد منحصر به فرد این عهد بیشتر پی می‌برد.

فرآیند مکاشفه الهی کل کتاب مقدس، همواره از همین ویژگی برخوردار بوده است. خدا همواره با توجه به شرایط فرهنگی جامعه و اشخاصی که با آنان ارتباط برقرار می‌کرد خود را مکشوف ساخته است. بررسی زبان و سبک‌ها و فرم‌های ادبی به کار گرفته شده در کتاب مقدس نیز مشابه با سبک‌ها و فرم‌های ادبی متداول در جهان باستان می‌باشد. در بسیاری از موارد، ضرب‌المثل‌های به کار گرفته شده از سوی انبیای الهی برای بیداری و توبیخ قوم اسرائیل، ضرب‌المثل‌هایی بودند که در حیات روزمره قوم اسرائیل به کار گرفته می‌شدند و بیان پیام الهی توسط این ضرب‌المثل‌ها موضوع را کاملاً برای شنوندگان قابل فهم می‌ساخت.

با توجه به این ملاحظات، شکی نیست که اگر خدای کتاب مقدس در جامعه و فرهنگی دیگر می‌خواست خود را مکشوف کند، قطعاً با توجه به شرایط فرهنگی و تاریخی آن جامعه و به زبانی که برای اعضای آن جامعه قابل فهم بود، خود را مکشوف می‌نمود. البته محتوای مکاشفه الهی همان باقی می‌ماند و همان خدای کتاب مقدس با شخصیت ازلی و تغییرناپذیرش مکشوف می‌شد؛ اما طرق و اشکالی که این مکاشفه باید توسط آنها انتقال می‌یافت، با طریقی که خدا در تاریخ قوم اسرائیل به کار گرفت، متفاوت می‌گشت. برای مثال اگر خدا می‌خواست فردی مانند ابراهیم را در چین برگزیده، در آنجا قومی از او برای خود به وجود آورد، و پس از آن پی در پی مکاشفات متعددی از شخصیت و اراده خود به این قوم بدهد، آیا نتیجه همان کتاب مقدسی می‌شد که امروزه

در دست ماست؟ شکی نیست که به مردم چین، خدا همان شخصیتی را از خویش آشکار می‌ساخت که بر قوم اسرائیل مکشوف گشت؛ اما این مکاشفه در قالب مفاهیم و مقولات و ضرب‌المثل‌ها و عناصر منحصر به فرد فرهنگ چینی عطا می‌شد. برای مثال در فرهنگ قوم اسرائیل رهبانی و دامپروری پدیده‌ای رایج و شناخته شده بود و بخش قابل توجهی از مردم اسرائیل از این طریق تأمین معاش می‌کردند. لذا یک یهودی به خوبی می‌دانست که شبان گله چه نقش مهمی در حفاظت و نگهداری گوسفندان بی‌دفاع ایفا می‌کند. شبانی گله بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره او بود. لذا هنگامی که خدا می‌خواهد در مورد نقش خود در حفاظت و رهبری قوم خویش سخن بگوید، تصویر رابطه گله و شبان را به کار می‌گیرد که برای یهودیان آن زمان تصویری بسیار گویا و قابل فهم بود (اشعیا ۱۱:۴۰ و ارمیا ۱۰:۳۱). سراینده مزمور نیز در بیان احساس خود در مورد خدایی که همواره محافظ اوست و همه نیازهایش را برآورده می‌سازد، چنین می‌گوید: «خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود» (مزمور ۱:۲۳). شاید اگر خدا می‌خواست نقش خود را در مورد حفاظت از قوم خود برای مثال به اسکیموها نشان دهد که فرهنگ رهبانی و دامپروری برای آنان ناشناخته و نامأنوس است، احتمالاً از تصاویر و تشبیهات دیگری سود می‌جست.

مسیحیت و فرهنگ‌های مختلف

در شماره قبل، بحث جالبی را در خصوص ارتباط فرهنگ و مسیحیت آغاز کردیم. دیدیم که خدا همواره با توجه به شرایط فرهنگی جامعه و اشخاص، خود را مکشوف ساخته است. مکاشفه کتاب مقدس، مکاشفه‌ای تاریخی - فرهنگی است، یعنی خدا با انسان در قالب مفاهیمی سخن می‌گوید که برای او قابل فهم است. اگر خدای کتاب مقدس می‌خواست در جامعه و فرهنگی به غیر از جامعه یهود خود را مکشوف کند، قطعاً با توجه به شرایط فرهنگی و تاریخی آن جامعه و به زبانی که برای اعضای آن جامعه قابل فهم بود، خود را مکشوف می‌نمود. و اینک دنباله مقاله:

کلمه خدا در چارچوب فرهنگی خاص

ورود کلمه الهی به جهان به‌عنوان عالی‌ترین مکاشفه الهی به انسان نیز در چارچوبی تاریخی - فرهنگی انجام گرفت. بررسی زندگی خداوندان عیسی مسیح نشان می‌دهد که وی در خانواده‌ای یهودی در فلسطین چشم به جهان گشود. وی اگر چه پسر خدا بود و رابطه‌ای منحصر به فرد با پدر آسمانی خود داشت، اما حیات انسانی خود را همانند انسان‌های دیگر سپری می‌نمود.

به زبان آرامی سخن می‌گفت، در نزد یوسف حرفه نجاری را فرا گرفت و احتمالاً تا شروع خدمتش از این طریق معاش خود را تأمین می‌کرد.

او همچون یهودیان عصر خود لباس می‌پوشید، غذا می‌خورد و سخن می‌گفت و از نظر فرهنگی تفاوت بارزی با انسان‌های پیرامون خود نداشت. هنگامی که خدمتش را آغاز کرد، به گونه‌ای سخن می‌گفت که شنوندگان عامی‌اش کلام او را به راحتی درک می‌کردند؛ این امر از بررسی ماجراهای انجیل کاملاً آشکار است. او در بیان حقایق عمیق الهی، مثال‌ها و تشبیهاتی را به کار می‌گرفت که یهودیان قرن اول به خوبی با آنها آشنایی داشتند.

برای مثال وی مجدداً اصطلاح شبان را که در عهدعتیق بارها به کار رفته است، در مورد خودش به کار می‌گیرد تا شنوندگانش شبان مهربانی را که در عهدعتیق در مورد او سخن گفته شده بود، به شکلی مجسم در برابر خود ببینند. مسیح در مثل‌های خود به دانه، تاک، خاک حاصل‌خیز، محصول خوب، کشاورز و مفاهیمی مشابه اشاره می‌کند و حقایق ازلی و عمیق الهی را در قالب تشبیهات و استعاراتی که برای یک کشاورز یهودی بسیار ملموس است بیان می‌دارد.

به هر حال کلام مسیح همواره کلامی است که شنوندگانش با تفکر و تعمق در آن می‌توانند معنای آن را درک کنند. اگر هم مشکلی در درک و فهم کلام او بود، این امر نه به واسطه نامفهوم بودن کلام او یا بیان نامناسب آن، بلکه به خاطر عمق حقیقت روحانی‌ای است که ذهن تاریک و بی‌ایمان شنوندگان نمی‌توانست به ژرفای آن راه یابد. به‌طور کلی حقیقت تجسم الهی و ورود مسیح به جهان را می‌توان به این صورت توصیف کرد که کلام خدا به قابل فهم‌ترین و قابل دسترس‌ترین شکل ممکن به انسان ارائه شد.

خدا برای این که انسان بتواند او را چنان که هست بشناسد، به گستره و ساحت تاریخ و فرهنگ انسانی گام می‌گذارد. این عمل در گستره و قلمرو حیات قوم یهود به وقوع می‌پیوندد که قرن‌ها تجربه دریافت مکاشفه الهی و کلام مقدس او را داشتند و در انتظار ظهور مسیح موعود بودند. کلمه مجسم خدا در چارچوب فرهنگ یهود آشکار می‌شود. بدین ترتیب در ظهور مسیح نیز شاهد توجه عمیق خدا به فرهنگ و مسائل فرهنگی یهودیت قرن نخست هستیم.

اشاعه انجیل در سایر فرهنگ‌ها

پس از صعود مسیح به آسمان و با شکل‌گیری کلیسا و آغاز مأموریت آن، می‌بینیم که کلام خدا خطاب به فرهنگ‌های مختلف و در قالب زبان‌های گوناگون اعلام می‌شود. رسولان و مبشران به قلمرو فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون قدم گذاشته، مکاشفه الهی را به زبانی قابل فهم برای ملل مختلف موعظه و بیان می‌کنند. نوشته شدن عهدجدید به زبان یونانی، نشانگر تلاش کلیسای اولیه است برای رساندن پیام انجیل به گوش همه جهانیان به زبانی قابل فهم. زیرا اگر چه شاگردان مسیح یهودی بودند و تعالیم و سخنان مسیح نیز به زبان آرامی بود، اما از آنجا که زبان یونانی زبان غالب در بخش گسترده‌ای از جهان آن روزگار بود و ملل و قوم‌های گوناگون با این زبان آشنایی داشتند، آنان برای آنکه بتوانند پیام نجات‌بخش خود را به گوش همه جهانیان برسانند، قسمت‌های مختلف عهدجدید را به زبان یونانی نوشتند.

در بررسی عهدجدید نیز علاوه بر مواجه شدن با عناصر فرهنگ یهودی، با بسیاری از مفاهیم و عناصر فرهنگ یونانی و هلنیستی و نیز فرهنگ رومی مواجه می‌شویم. برای مثال پولس بارها برای این که منظور خود را بهتر بیان کند از شعرا و نویسندگان یونانی نقل قول می‌کند؛ نقل قول‌های وی در اعمال ۲۸:۱۷، اول قرنتیان ۳۳:۱۵ و تیطس ۱:۱۲ به نقل از نویسندگان و شعرای یونانی آراتوس، مناندر و اپی‌منیدس می‌باشد. وی همچنین در بیان مفهوم پسرخواندگی در رسالات خود، عمل الهی را در پذیرش ما به‌عنوان فرزندان خود، در قالب اصطلاحاتی که در قوانین حقوقی حکومت روم وجود داشت بیان می‌کند تا مخاطبانش که با این قوانین و اصطلاحات آشنا بودند، عظمت و معنای عمل خدا در مسیح را بهتر دریابند.

مشکلات کلیسا با فرهنگ‌های مختلف

کلیسا نیز در انجام مأموریت خود که همانا رساندن پیام نجات‌بخش انجیل به همه ملت‌ها و قوم‌ها و شاگرد ساختن آنها بوده است، و نیز در انتقال پیام انجیل و ارائه آن به فرهنگ‌های گوناگون، با چالش‌های بزرگی روبرو بوده است. در کتاب اعمال رسولان که شرح آغاز مأموریت کلیسا است، به نمونه‌های مختلفی از این چالش‌ها برمی‌خوریم. در سطور فوق، به نمونه‌هایی از برخورد پولس با مخاطبینی که از فرهنگ یونانی و رومی بودند، اشاره شد. یکی از موارد خوبی که نشان‌دهنده برخورد سنجیده پولس با این موضوع است، نحوه برخورد او با یهودیان و غیریهودیان در مورد مسائل فرهنگی می‌باشد. هنگامی که فعالیت‌های بشارتی پولس در میان غیریهودیان آغاز شد، پس از مشاهده موفقیت‌های چشمگیر او در زمینه فعالیت‌های بشارتی، در کلیسای اولیه این بحث

مطرح شد که آیا غیریهودیان که مسیحی شده‌اند، باید آداب و سنن مذهبی یهود و از جمله ختنه را به‌جا آورند یا خیر؟

برخورد پولس رسول و کلیسای اولیه با این مسئله صرفاً برخوردی الهیاتی نبود؛ آنان در نهایت راه حلی برای این مسئله یافتند که علاوه بر راه حلی الهیاتی، متضمن راه حلی فرهنگی نیز بود. در واقع غیریهودیان اگر ختنه می‌شدند و سایر آداب و سنن مذهب یهود را به‌جا می‌آوردند، نه تنها از زیر قید شریعت و ملزومات آن آزاد نمی‌شدند، بلکه از نظر فرهنگی نیز ناگزیر می‌بایست عناصر فرهنگ یهودی را که مستقیماً با پیام نجات‌بخش انجیل و زندگی عملی مسیحی مربوط نمی‌شد، می‌پذیرفتند. در واقع آنان باید مسیح و پیام نجات‌بخش او را می‌پذیرفتند و مسیحی می‌شدند، نیازی نبود که این پذیرش با پذیرش آداب و سنن مذهب یهود و فرهنگ یهودی همراه باشد؛ ضرورتی نداشت که آنان نخست یهودی شوند و آنگاه مسیحی.

در واقع پولس و کلیسای اولیه دریافته بودند که اصل و فرع در نجات مسیحی کدام است و انجام چه چیزهایی ضروری است و چه چیزهایی ضرورت ندارد. البته غیریهودیان باید عهدعتیق را به‌عنوان مکاشفه الهی و کلام خدا می‌پذیرفتند، اما این پذیرش با توجه به ارتباط عهدعتیق با مسیح و معنا و مفهوم و تفسیری که در مسیح یافته بود، انجام می‌شد. بنابراین می‌توان مشاهده نمود که برخورد کلیسای اولیه با مسئله تشخیص ضرورت یا عدم ضرورت به‌جا آوردن اعمال و مناسک شریعت یهود، اگر چه در وهله نخست جنبه‌ای الهیاتی داشت، اما ابعاد و ملاحظات فرهنگی را نیز در بر می‌گرفت. پس از پذیرش این نگرش در کلیساهای اولیه، کلیساهای غیریهودیان در عین حال که پیام کامل انجیل را با همه ملزومات و ابعاد آن پذیرفتند، اما بسیاری از عناصر و تعالیم عهدعتیق را که از لحاظ الهیاتی توجه به آنها دیگر ضرورتی نداشت و نیز بسیاری از ابعاد فرهنگی حیات قوم یهود را کنار گذاشتند.

البته تأثیر فرهنگ یهود به هر حال بر کلیساهای غیریهودیان انکارناپذیر بود؛ یکی از نمونه‌های این تأثیر را می‌توان موسیقی کلیسایی قرون اولیه دانست که عمیقاً تحت تأثیر موسیقی یهود و آهنگ‌ها و سرودهای یهودی بود. اما موضوع مهمی که باید در اینجا بدان توجه نمود، این است که پذیرش عناصر فرهنگ یهود دیگر برای کلیساهای غیریهودی به‌صورت جزئی از پیام انجیل و میراث روحانی تاریخ نجات محسوب نمی‌شد.

تا اینجا دیدیم که انسان موجودی است دارای فرهنگ، و خدا نیز از طریق همین عناصر فرهنگی‌اش با او سخن می‌گوید؛ کلیسا نیز از همان صدر مسیحیت کوشید تا پیام انجیل را به‌طور ناب و اصیل، اما از طریق عناصر فرهنگ هر جامعه به مردم منتقل سازد. سؤالی که پیش می‌آید این است که امروز پیام انجیل را در چارچوب کدام عناصر فرهنگی باید به ملت‌ها ارائه داد؟ آیا باید آن را با فرهنگ‌ها سازگار و همخوان ساخت؟ یا اینکه مردم باید فرهنگ مبشرین و میسیونرها را بر تن کنند؟ در شماره بعدی، در خصوص این نکته حساس و مهم بحث خواهیم کرد.

بخش آخر

در شماره‌های پیشین، بحث جالبی را در خصوص ارتباط فرهنگ و مسیحیت آغاز کردیم. دیدیم که خدا با انسان در قالب مفاهیمی سخن می‌گوید که برای او قابل فهم باشد. کلیسا نیز از همان آغاز کوشید تا پیام انجیل را به‌طور ناب و اصیل، اما از طریق عناصر فرهنگ هر جامعه به مردم منتقل سازد. اما امروز چطور؟ امروز پیام انجیل را باید در چارچوب کدام عناصر فرهنگی به ملت‌ها ارائه داد؟ آیا در چارچوب فرهنگ مبشرین و میسیونرها، یا فرهنگ بومی؟ اینک به دنباله مقاله توجه بفرمایید:

آفریقا و نفوذ فرهنگ میسیونرها

کلیسا در طول تاریخ، همواره سعی نموده است که در اعلان پیغام انجیل مسائل و ملاحظات فرهنگی را در نظر داشته باشد و با توجه به فرهنگ و سنن ملل گوناگون پیغام انجیل را به شکلی قابل فهم بیان نماید. اما گاهی این تلاش چنان که باید به شکلی صحیح صورت نگرفته است و انتقال ارزش‌های روحانی آن همراه با نادیده گرفتن خصوصیات و ویژگی‌های فرهنگ قوم یا ملتی که مخاطب بوده‌اند، صورت پذیرفته است.

برای مثال می‌توان به فعالیت‌های مبشرین اروپایی و آمریکایی در اعصار جدید در قاره آفریقا اشاره نمود. این فعالیت‌های بشارتی دستاوردهای عظیمی دربرداشتند و باعث نجات میلیون‌ها انسان و به‌وجود آمدن تغییر و تحولات بنیادین در جوامع آفریقایی شده‌اند. اما نکته‌ای که در بسیاری از موارد می‌توان آن را مشاهده نمود این است که در بسیاری از مناطق، این مبشرین بدون اینکه خود متوجه باشند، در کنار انتقال پیغام انجیل به اقوام و ملل گوناگون، عناصری از فرهنگ جوامع خود را انتقال داده‌اند که ربطی به انجیل مسیح نداشته است. گاه اقدام این عناصر

با پیام انجیل تا حدی است که افراد غیر مسیحی فکر می‌کنند برای مسیحی شدن این عناصر و استلزامات ضروری است.

باز برای مثال در بسیاری از این جوامع، مسیحیان جدید عادات ظاهری نظیر طرز خوراک خوردن و پوشاک و معماری خود را نیز از میسیونرها تقلید کرده‌اند. البته مبشرین مسیحی برخی از دستاوردهای فرهنگ و تمدن غرب را مانند امدادهای پزشکی، روش‌های نوین کشاورزی، و سوادآموزی را که دستاوردهای ارزشمندی بوده‌اند، به این جوامع معرفی کرده‌اند و این امر باعث بالا رفتن سطح رفاه عمومی این جوامع شده‌اند؛ منظور ما از ورود بی‌مورد عناصر فرهنگ غربی، این دستاوردها نیستند. در واقع بسیاری از مسیحیان این جوامع ویژگی‌های قومی و فرهنگی اصیل خود را کنار گذاشته و پذیرای ویژگی‌های فرهنگی دیگری شده‌اند. در حالی که مسیحی شدن آنان تضادی با بسیاری از خصوصیات فرهنگی آنان نداشته است. البته بسیاری از عناصر و ویژگی‌های فرهنگی خصوصاً عناصری که معرف و بیانگر جهان‌بینی خاصی هستند که در حیات فرهنگی یک قوم و ملت متجلی شده‌اند، باید در صورت تضاد با پیغام انجیل و جهان‌نگری مسیحی کنار گذاشته شوند که کمی جلوتر به‌شکلی مبسوط‌تر به این بحث خواهیم پرداخت.

برای مثال موسیقی مذهبی بسیاری از کلیساهای آفریقایی دقیقاً لحن و بویی غربی دارد و بسیاری از سرودهای آنان ترجمه سرودهای کلیساهای غربی می‌باشد. صرف وجود سرودهای غربی در کلیساهای آفریقایی به‌خودی‌خود هیچ اشکالی ندارد و نباید از موضعی غرب‌ستیزانه به این موضوع نگریست. اما اگر در فرهنگی موسیقی فولکلوریک و سنتی غنی‌ای وجود داشته باشد که قرن‌ها مردم آن فرهنگ با ملودی‌ها و ضرب‌آهنگ‌های آن عمیق‌ترین آرزوها، احساسات، عواطف و تجربیات خود را بیان کرده‌اند، چرا نباید تجربه مذهبی نوین خود را به زبان موسیقی‌ای که برای آنان بسیار مانوس است، بیان کنند؟ برای بسیاری از آفریقایی‌ها مسیحی شدن به‌معنای از دست دادن هویت قومی کهن آنان بوده است.

امروزه تلاش‌های بسیاری در میان مسیحیان آفریقایی صورت می‌گیرد تا هویت فرهنگی و ویژگی‌های ملی آنان در چارچوب پیغام انجیل و میراث روحانی تاریخ کلیسا حفظ شود. متفکر مسیحی کنیایی، جان مبینی از جمله کسانی است که آثار قابل تأملی در مورد رابطه مسیحیت و فرهنگ آفریقایی به‌نگارش درآورده است. وی نگرشی انتقادی در مورد تأثیر برخی عناصر فرهنگ غربی بر جوامع آفریقایی دارد که ارتباطی ماهوی با پیغام انجیل ندارند و او بر لزوم حفظ و تقویت عناصر فرهنگ آفریقایی تأکید می‌کند. در دهه‌های اخیر در قاره آفریقا شاهد

شکل‌گیری کلیساهای مستقل هستیم که عمیقاً ریشه در فرهنگ بومی ملل و قوم‌های آفریقایی دارند و پدیدآیی آن‌ها را می‌توان واکنشی در برابر نادیده گرفتن مسائل فرهنگی و هویت قومی اقوام و قبایل مختلف آفریقایی و ورود عناصر فرهنگی غربی ناهمخوان با ویژگی‌های فرهنگی این ملل و قبایل دانست.

اخلاقیات کتاب مقدس و تضاد با مظاهر فرهنگی ملت‌ها

آنچه که گفته شد یک روی سکه و یک جنبه مسئله فرهنگ و پیغام انجیل می‌باشد. برای این که بتوانیم برخوردی صحیح و سنجیده با موضوع داشته باشیم، باید به روی دیگر سکه نیز توجه کنیم. سقوط انسان باعث گشت تا گناه و جدایی از خدا در همه ابعاد حیات انسانی تأثیر بگذارد؛ یکی از این ابعاد فرهنگ و دستاوردهای فرهنگی انسان بود. در تعریفی که از فرهنگ به عمل آوردیم، به یک معنا آن را انعکاس این واقعیت دانستیم که انسان به صورت خدا آفریده شده است و چون از ساختار روانی، فکری و بدنی پیچیده‌ای برخوردار است، قادر به آفرینش پدیده‌ای می‌گردد که فرهنگ نام دارد که شکلی ساختارمند از وجود و حضور او در جهان می‌باشد.

اما از آنجا که سقوط و گناه اولیه همه ابعاد هستی انسانی را تحت تأثیر قرار داده است، فرهنگ انسانی نیز از قلمروهایی است که تأثیر این عامل را می‌توان در آن مشاهده کرد. همه فرهنگ‌های انسانی به درجات متفاوت و در ابعاد و وجوه گوناگون خود از این امر تأثیر پذیرفته‌اند. هیچ فرهنگی را نمی‌توان یافت که از این تأثیر مصون مانده باشد. فرهنگ‌های گوناگون در نگرش، طرز تفکر، رفتار، شیوه زندگی و مطالب مهم مشابه، تلقی‌ها و هنجارهای خاص و متفاوتی دارند. شاید مسائلی چون نحوه غذا خوردن و سخن گفتن یا روابط خویشاوندان در یک فرهنگ خاص، برای ما چندان مهم نباشد. اما نمی‌توانیم در مورد تلقی و باور یک فرهنگ خاص در مورد نحوه تأمین معاش یا روابط جنسی بی‌توجه باشیم. به‌طور کلی هیچ فرهنگی را نمی‌توان یافت که در مورد مسائل اخلاقی و ارزشی و رفتاری دیدگاه‌هایی مشخص نداشته باشد.

در این قلمروها ممکن است مکاشفه الهی و کلام خدا در تضاد و تصادم با باورهای فرهنگی غالب بر یک جامعه قرار بگیرد. پس هر فرهنگی باید در پرتو اصول اساسی کلام خدا و ارزش‌های اخلاقی مورد نقد و بررسی قرار گیرد و ما نباید از زیر سؤال بردن بسیاری از ارزش‌های فرهنگی حاکم بر یک جامعه که ممکن است برای اعضای آن جامعه بسیار ارزشمند باشند، خودداری کنیم.

بخشی از تضاد و تخاصم پیام انجیل با فرهنگ‌های مختلف، مربوط به تضاد ارزش‌های معرفی شده در کلام خدا با ارزش‌های فرهنگی حاکم بر هر جامعه می‌باشد.

در زندگی و کلام مسیح، علاوه بر توجه او به مسائل و شرایط تاریخی و فرهنگی که به شکل اجمالی بدان اشاره شد، شاهد برخورد قاطعانه او با خصال و ویژگی‌های فرهنگی‌ای هستیم که در فرهنگ آن زمان یهودیان، با حقیقت الهی تضاد داشتند. برای مثال در فرهنگ مذهبی زمان مسیح، مقدس‌نمایی و زهدباوری ظاهری و فخر فروشی مذهبی شایع بود و فریسیان و صدوقیان به‌عنوان روحانیونی که مردم به آنان اقتدا می‌کردند، مروج این فرهنگ بودند و چنین روحیه‌ای باعث رواج ریاکاری و دورویی در حیات مذهبی این قوم می‌گشت. این فرهنگ مبتنی بر تزویر و ریا تنها پرده‌ای بر وضعیت فلاکت‌بار انسان اسیر گناه و غرور بود که سعی می‌کرد با توسل به شریعت‌گرایی، شخصیت اخلاقی مقبولی نزد دیگران داشته باشد. اما مسیح با این پدیده فرهنگی – روحانی برخوردی سازش‌ناپذیر و قاطع دارد و بارها و بارها این روحیه ریاکارانه و دین‌باوری سطحی را زیر سؤال می‌برد: «وای بر شما ای فریسیان! زیرا دوست دارید در بهترین جای کنیسه‌ها بنشینید و مردم در کوچه و بازار شما را سلام گویند. وای بر شما! زیرا همچون گورهایی ناپیدائید که مردم ندانسته بر آن‌ها راه می‌روند» (لوقا ۱۱: ۴۳-۴۴).

کلیسای اولیه و رسولان نیز در برخورد با پدیده‌های فرهنگی‌ای که با روح کلام خدا تضاد داشتند، به هیچ وجه تسامح و سازش‌ناشان نمی‌دادند و پیوسته ارزش‌های روحانی کلام خدا و اصول اساسی آن را به شنوندگان خود که گاهی تحت تأثیر ارزش‌های فرهنگی حاکم بر جوامع خود بودند، متذکر می‌شدند.

برای مثال به رساله اول پولس رسول به قرنتیان توجه کنیم. بررسی این رساله نشان‌دهنده این است که کلیسای قرنتس شدیداً از فضا و محیط فرهنگی زناآلود و بت‌پرستانه پیرامون خود تأثیر گرفته بود؛ پولس در این رساله زنا و بی‌بندوباری جنسی را محکوم نموده و در پرتو مکاشفه الهی، قرنتیان را از سهل‌انگاری در مورد اخلاقیات جنسی منع می‌کند. پولس همچنین مسئله قربانی تقدیم شده به بت‌ها و سهل‌انگاری قرنتیان در این زمینه را نیز مورد انتقاد قرار داده، در این زمینه آنان را به جدیت و خویشتنداری می‌خواند.

در طول تاریخ کلیسا نیز در جوامع مختلف شاهد برخورد و تخاصم کلام خدا و پیغام انجیل با ارزش‌های فرهنگی متعارض با آن هستیم. در دوران معاصر نیز این تعارض در فرهنگ‌های

گوناگون دیده می‌شود. در بسیاری از فرهنگ‌های کلیسا با وفاداری به پیغام انجیل و مأموریتی که خداوندش به او سپرده است، کلام خدا را با همه دلالت‌ها و پیامدهای آن، در فرهنگ‌های گوناگون اعلان می‌کند و با بیان صریح پیغام آن، با بسیاری از ارزش‌های غالب بر فرهنگ‌های گوناگون تضاد و تصادم می‌یابد. اما متأسفانه در برخی از این فرهنگ‌ها شاهد تأثیرپذیری برخی کلیساها از ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی غالب بر این جوامع هستیم و پیغام خدا با تأثیرپذیری از باورهای فرهنگی این جوامع گاه با تسامح و به‌شکلی ناقص موعظه می‌شود. نمونه آن، پذیرش و تسامح با مسئله آزادی روابط جنسی و همجنس‌بازی در کلیساها است. یا موعظه در مورد برکات مادی و دنیوی برای ایمانداران، ناشی از روحیه سودپرستی و پول دوستی و ارزش‌های منفعت پرستانه در برخی جوامع سرمایه‌داری است که متأسفانه به کلیسا نیز رسوخ کرده است.

به‌طور کلی همانگونه که مشاهده شد، کلیسا باید در مورد پدیده بسیار پیچیده‌ای چون فرهنگ، نگرشی جامع و متعادل داشته باشد. فرهنگ انسانی پدیده‌ای نیست که بتوان آن را نادیده گرفت و ناچیز شمرد. اما از سوی دیگر، مکاشفه الهی و کلام خدا اسیر فرهنگ غالب انسانی نبوده و در چارچوب‌های آن محدود نمی‌شود و خود را همرنگ و همخوان با ارزش‌های حاکم بر هر فرهنگ قرار نمی‌دهد. کلام خدا در رویارویی با فرهنگ‌های گوناگون بسیاری از ابعاد و وجوه آن‌ها را زیر سؤال برده و بسیاری از مفاهیم و ارزش‌های آن‌ها را از نو تعریف می‌کند. همه فرهنگ‌های انسانی هر چقدر هم زیبا و تکامل یافته و عالی باشند، باید بر اساس معیارهای مطلق حقیقت الهی که در کلام خدا مکشوف گشته است ارزیابی شوند.

در واقع کارکرد کلام خدا این است که هنگامی که وارد یک فرهنگ می‌شود، آن را از درون متحول ساخته و بسیاری از ارزش‌ها و معیارهای آن را کنار می‌گذارد و ارزش‌ها و معیارهای مبتنی بر مکاشفه الهی را جایگزین آن‌ها می‌سازد. بررسی تأثیر کلام خدا و مسیحیت در طول تاریخ بر فرهنگ مللی که بدان‌ها وارد گشت و آن‌ها را عمیقاً متحول نمود، به‌روشنی نقش تحول آفرین و دگرگون کننده کلام قدرتمند خدا را بر فرهنگ‌های گوناگون نشان می‌دهد.

پیام انجیل و فرهنگ ایرانی

مطالبی که به‌شکلی اجمالی بدان‌ها پرداختیم، چشم‌اندازی کلی را در مورد مسئله فرهنگ و ارتباط آن با کلام خدا و مسیحیت برای ما ترسیم می‌کنند. ما به‌عنوان مسیحیان ایرانی با سؤالات و مسائل گوناگونی که بدان‌ها اشاره شد، روبرو هستیم و وظیفه ماست که در مورد رابطه ایمان

مسیحی خود و فرهنگ ایرانی به‌تعمق و بازاندیشی پردازیم. فرهنگ ایرانی، فرهنگی غنی و پیچیده است. مردم ایران آمیزه‌ای از نژادها، زبان‌ها، گویش‌ها، فرهنگ‌ها، و مذاهب مختلف می‌باشند.

ما مسیحیان ایرانی، اگر امروز باری در قلب خود احساس می‌کنیم تا پیام انجیل را به این آمیزه پیچیده برسانیم که قابل درک نیز باشد، باید توجه داشته باشیم که هر گونه برخورد ساده‌انگارانه و یک بعدی با آن می‌تواند به مانعی جدی در برابر معرفی و انتقال پیام خدا تبدیل گردد. هرگونه برخورد قالبی بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های فرهنگی، قومی، تاریخی و اجتماعی با هر یک از این اقوام و خرده‌فرهنگ‌ها می‌تواند به مانعی در راه انتقال و معرفی صحیح انجیل مسیح تبدیل گردد.

از سوی دیگر در خارج از کشور گروه عظیمی از مهاجرین ایرانی زندگی می‌کنند که هر یک متعلق به یکی از این خرده فرهنگ‌ها هستند و با زندگی در کشورهای خارجی و رویارویی با فرهنگ‌های بیگانه، با مشکلات و مسائل عدیده‌ای روبرو هستند و به‌تدریج چه با مقاومت در برابر فرهنگ غالب کشوری که در آن زندگی می‌کنند و چه با پذیرش بی‌قید و شرط آن و مستحیل گشتن در آن، از نظر فرهنگی واجد خصوصیتی شده‌اند که آنان را تا حدی از ایرانیان داخل کشور متمایز می‌کند.

لذا هنگامی که ما لفظ "ایرانی" را به کار می‌گیریم و در صدد برمی‌آییم تا پیام انجیل را به شکلی قابل فهم به یک ایرانی منتقل سازیم و آنگاه در پی این برمی‌آییم که کلیسای ایرانی داشته باشیم که شیوه‌های پرستشی آن، موسیقی آن و ابعاد دیگر حیات اجتماعی‌اش به‌گونه‌ای باشد که با فرهنگ ایرانی همخوانی داشته باشد، ناگزیر از توجه به مسائلی هستیم که در سطور فوق بدان‌ها اشاره شد و باید در ورای لفظ "ایرانی" به تنوع و گوناگونی خرده‌فرهنگ‌هایی که با هم همزیستی دارند و عناصری از آن‌ها نیز که با همدیگر دچار همجوشی شده‌اند، توجه داشته باشیم. توجه عمیق به این مسائل وظیفه مسیحیان ایرانی فکور و دلسوزی است که برای گسترش ملکوت خدا در بین ایرانی‌ها احساس گرانباری می‌کنند.

باشد که خداوند زنده ما کاری را که در بین ایرانی‌ها آغاز نموده، به کمال برساند و کلیسای خود را بیش از پیش متبارک سازد. کلیسای زنده و مقتدری که اگر چه عضوی از پیکره کلیسای جامع جهانی است، اما دارای ویژگی‌های فرهنگی خود نیز می‌باشد.

